

detail by Rifkî Melûl Meriç, *Türk Nakış San'atı Araştırmaları*, Ankara 1953.

WALTER DENNY

## Arzew (Ārzāw)

**Arzew** (Berb. Arzyū; also in present orthography Arzeu or Ārzāw) is a town on the Algerian coast located between Oran and Mustaghānim (Mostaganem). The modern-day town is seven kilometres west of the ancient Roman settlement of Portus Magnus, which in recent times has been called Vieil Arzeu (Old Arzew) and following the French occupation was known as Saint-Leu. Since Algerian independence (1962) the Roman site has been renamed Bethioua. The town, it seems, was located on the ancient site during the Middle Ages.

In the fifth/eleventh century, the geographer Abū 'Ubayd al-Bakrī stated that Arzew was built by the Romans, and that, although it was abandoned, there were monuments that struck the visitor with profound amazement. He also noted that on the hill that dominates the town there were three forts frequented by many visitors as a *ribāʿ* (a religious-military institution in mediaeval Islam). He further mentioned that in the nearby hills there were iron and mercury mines. A century later al-Idrīsī, another famed geographer, described Arzew as a large town exporting grain to many regions, which, along with salt, has remained a standard export item into modern times.

In 558/1162 the Almohad caliph 'Abd al-Mu'min (r. 527–58/1133–63) established a military base for provisioning their troops and an arsenal at Arzew, where more than than one hundred ships were constructed for his fleet. In 914/1509 the

Spanish occupied Oran and built a fort and encampment there around 951/1545. After the Spanish edict of expulsion in 1017/1609, many Moriscos (Spanish Muslim converts to Christianity) disembarked at Arzew, some remaining and giving their names to sections of the town, while others resettled in other parts of the Maghrib.

In 1833 French forces led by General Desmichels occupied Arzew, which was of economic and strategic value. In 1846 the French established a settlement at Old Arzew and named it Saint-Leu. Since Algerian independence, the present town (seven kilometres from Old Arzew) has become a petrochemical centre, with a gas liquefaction plant built in 2005, and is now Algeria's largest crude-oil export port.

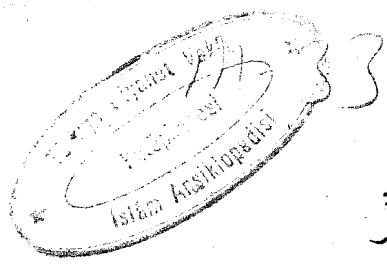
## BIBLIOGRAPHY

Abū 'Ubayd 'Abdallāh b. 'Abd al-'Azīz al-Bakrī, *Kitāb al-masālik wa-l-mamālik*, ed. Adrian van Leeuwen and André Ferré, 2 vols., Qartāj 1992; al-Sharīf al-Idrīsī, *Opus geographicum (Nuzhat al-mushitāq fī ikhtarāq al-āfāq)*, 8 pts., Naples 1970–1978; Evariste Lévi-Provençal (ed.), *Documents inédits d'histoire almohade*, Paris 1928; Samuel Biarnay, *Étude sur les Bet'ioua du Vieil Arzeu*, *Revue Africaine* 54 (1910), 97–181; 301–42, 405–39, and 55 (1911), 100–36, 171–215, 327–42; Henry d'Estre, *Les conquérants de l'Algérie (1830–1857)*, Paris 1930; Georges Marçais, *Ārzāw*, *EI*<sup>2</sup>; Arzew, Gabriel Camps (ed.), *Encyclopédie berbère* (Aix-en-Provence 1989), 6:147, 217; Mikel de Epalza, *Los moriscos antes y después de la expulsión*, Madrid 1992; Paul Ruff, *La domination espagnole à Oran sous le gouvernement du comte d'Alcaudete 1534–1558*, Paris 2002<sup>2</sup>; Marcel Emerit, *L'Algérie à l'époque d'Abd-el-Kader*, Paris 2002<sup>2</sup>.

LEONARD CHIARELLI

## Āṣaf b. Barakhyā

**Āṣaf b. Barakhyā** is the name given in Muslim traditions to the minister or



# المؤرخ الإيراني الكبير غياث الدين خوارزمير

كما يبدو في كتابه  
دستور الوزراء

1967

Asaf b. Berahya

تأليف وترجمة وتعليق

الدكتور حربي أمين سليمان

تقديم

الدكتور فؤاد عبد المعطي الصبياد

Turkey	7074
Number	342.297
Author	HAND



الهيئة الوطنية للمكتبات

١٩٨٠

## [ ٩ ] ذكر بعض من مناقب ومفاخر آصف بن برخيا

ويذكر أئمة المؤرخين الذين سجلوا أخبار الأنبياء العظام .. ورواة آثار المصطفين الكبار - في مؤلفاتهم - أنه حينما أخذ عرش الرسالة ومسند الخلافة تمام زينته وجماله بوجود الملك سليمان - على نبينا وعليه السلام - قلد آصف بن برخيا منصب الوزارة .. ووضع في قبضته تدبير أمور الملك والأمة .. وامتاز آصف دون سائر علماء بني إسرائيل وأخيارهم بالإتصاف والنفطة .. والتبحر في العلوم الربانية . وانتخلق بالأخلاق الرحمانية .. وكلما كان يجلس الملك سليمان - عليه التحية والرضوان - في ديوان الخلافة كان آصف يأخذ مكانه بالقرب من عرش الخلافة على مقعد قدسى مشغولا بإنجاز مهام الرعية - وقد ذكر أصحاب الأخبار أن الحق سبحانه علم آصف الاسم الأعظم .. فكلما كان آصف ينادي بحجج الدعوات سبحانه بذلك الاسم فإنه يستجاب لدعائه كما توضح ذلك الآية الكريمة « قال الذي عنده علم من الكتاب (١) » . والآيات التي تقع في قصة سليمان وبلقيس تتضمن هذا المعنى ومؤداها أنه حينما توجهت بلقيس لمقابلة سيدنا سليمان عليه السلام تركت عرشها - المصنوع من الذهب الأحمر والمرصع بالياقوت والجوهر - في منزل محكم، غلقت أبوابه ثم سلكت طريقها . ولما صارت على بعد فرسخ واحد من معسكر الملك سليمان - وكان سيدنا سليمان قد اعتلى عرش الخلافة منذ الصباح في انتظار وصول [ ١٠ ] ملكة سبأ - خاطب طوائف الإنس والجن قائلا : من منكم يستطيع أن يأتي بي بعرش بلقيس قبل وصولها؟ « قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من

(١) سورة النمل، آية « ٤٠ » .

Asaf L. Barakhyā

Kullouddin A. A. ...

T M

أَصْفِ بْنِ بَرْخِيَا (در عبری، آساف بن برخیا)، وزیر یا کاتب یا ندیم حضرت سلیمان. تقریباً در همه روایات و داستانهایی که ضمن آنها از این شخصیت نیمه تاریخی - نیمه افسانه‌ای یادی به میان آمده، به آیه ۴۰ از سوره ۲۷ (نمل) اشاره شده است: سلیمان از یاران پیرامون خویش خواست که پیش از وارد شدن ملکه سبا تخت او را در پیشگاه وی حاضر آورند و یکی از ملازمان او گفت که در یک چشم برهم زدن، این مهم را انجام خواهد داد. ترجمه آیه چنین است: «آنکه دانش کتاب داشت، گفت من آن را پیش از آنکه چشم برهم زنی، به نزد تو می‌آورم» (نمل/۲۷/۴۰). مفسران قرآن در باره کسی که چنین پیشنهادی داده بر یک قول نیستند. برخی او را جبرئیل و یا

فرشته‌ای دیگر دانسته‌اند و گروهی آدمیزاده پنداشته‌اند: ابن عباس وی را آصف بن برخیا دانسته که بر اسم اعظم آگاهی داشته است (طبری ۱۰۳/۱۹؛ فخر رازی ۱۹۷/۴؛ رازی ۱۶۳/۴، ابوالفتح رازی سمعیان میکیا را بر تبارنامه او می‌افزاید). ابن مسعود گوید وی خضر (ع) بوده است (رازی؛ فخر رازی، همانجاها). قتاده فقط به «مردی از آدمیان» (فخر رازی) که نامش تملیخا بود (رازی) اشاره می‌کند. ابن زید نیز گوید: «وی مردی نیکوکار بود از جزیره‌ای در دریا» (رازی و فخر همانجاها). مجاهد نام او را مَسَطِحَ اسطوح - یا اسطوم و یا اسطوس - ذکر کرده (رازی، ۱۶۳/۴) اما جَبَّابِی گوید: وی کسی جز خود سلیمان نبوده است (رازی، ۱۶۴/۴؛ قس: فخر رازی، ۱۹۷/۴؛ اکثر این روایات در طبرسی، ۶/۵ - ۲۲۵، میدی، ۲۲۲/۷ و دیگران آمده است).

سیوطی در فصل «مبهمات قرآن» (۱۰۴/۴) چند نام دیگر بر نامهای بالا افزوده است: ذوالنور، بلخ، ضبه نیای بزرگ قبیله ضبه (نیز نک میدی، ۲۲۲/۷). علامه طباطبایی (۳۶۳/۱۵) گفته‌هایی را که درباره هویت او روایت شده، موجه نمی‌داند.

ولی بیش‌تر مفسران، این مرد را آصف بن برخیا وزیر و مؤتمن و دوست سلیمان و به قولی وزیر، کاتب و معلم روزگار کودکی او دانسته‌اند که اسم اعظم خدا را می‌دانسته است و چون حق را بدین نام می‌خوانده، دعایش اجابت می‌شده است. لاهیجی (۴۲۴/۳)، ضمن تصریح بدین نکته که «در احادیث اهل بیت علیهم السلام متکثر الورد است که آن کس آصف برخیا بوده» می‌گوید در باره ای از منابع اسلامی مانند مهج الدعوات و عیون اخبار الرضا آمده است که برخی از اولیای دین مانند امام موسی الکاظم (ع) خدای را به نام اعظمش که آصف او را بدان می‌خوانده، خوانده‌اند. مؤید گفته لاهیجی روایات وارد در برخی تفاسیر در باره چگونگی دعای آصف برخیاست. قرطبی (۲۰۴/۱۳) از عایشه نقل می‌کند که پیامبر (ص) گفت: دعایی که آصف ضمن آن خدای را به اسم اعظمش خواند «یا حَیُّ یا قَیُّوْمُ» بود، ولی راویان دیگر مانند زهری و مجاهد آن دعا را به گونه دیگری نقل می‌کنند. روایتی را نیز طبرسی از محمد بن مسعود عیاشی نقل کرده که حضرت امام علی النقی (ع) به برادر خود موسی بن محمد گفت: اشاره حق تعالی در آن آیه (نمل/۲۷/۴۰)، به آصف برخیا بوده است.

در باره‌ای مآخذ آصف نام یکی از مغنیان داوود، و در برخی دیگر دوست سلیمان معرفی شده است. در کتاب مزامیر عهد عتیق، مزمویر پنجاهم، به نام آساف است. که به قول بعضی، تنها برای چند مزمویر از مزامیر آهنگهایی ساخته است، اما روشن نیست که این همان آصف برخیاست یا کسی دیگر.

در دایرة المعارف جودائیکا مدخل جداگانه به عنوان آصف یا آساف برخیا نیامده و فقط در ۲ جا ضمن شرح موضوعات دیگر، بدین

نام اشاره شده است. نکته درخور توجه اینکه هیچ یک از این ۲ اشار در ضمن گزارش احوال حضرت سلیمان طبق مآخذ مورد اعتماد یهودیان نیست، بلکه آنجا که در شرح داستان ملکه سبا بر پایه روایات اسلامی سخن می‌گوید، می‌افزاید: «سلیمان به اشاره رایشان تصم به آوردن تخت بلقیس به اورشلیم گرفت». نیز می‌گوید: یکی از مشاوران به گفته مفسران اسلامی، آصف بوده است. هم دایرة المعارف (۱۴۲۴/۱۳) می‌گوید که: «داستان ملکه سبا در آیا ۱۷-۴۵ از سوره ۲۷ (نمل) بسیار نزدیک است به آنچه در «ترجمه ثانی» (در احوال استر) در باره سلیمان و بلقیس آمده است. با توجه لحن بیان جودائیکا و اینکه مدخل جداگانه‌ای به آصف اختصاص نداده است و نیز به دلیل اینکه این دایرة المعارف ذیل سلیم اشاره‌ای به موضوع ملکه سبا و آصف وزیر سلیمان نکرده، می‌توان نتیجه گرفت که یهودیان به آصف به عنوان شخصیتی تاریخی نمی‌کنند. در این کتاب (۱۰۸/۱۵) اشاره شده است که مفسر مسلمان، هنگام نسبت دادن حکمت و درایت و قدرت به سلیمان وزیرش آصف، عموماً از روایات نیمه دینی یهودی (اگده) افسانه‌هایی که گاه ریشه ایرانی دارند، متأثر بوده‌اند، اما مسلمانان این اعتقاد خویش، بر آیات قرآنی (از قبیل: انبیاء/۸۱-۸۲؛ ن/۱۷/۲۷-۱۸؛ سباء/۳۴/۱۳؛ ص/۳۶/۳۸-۳۹-۴۰) استناد می‌کنند روایات نیمه افسانه‌ای یهودی - ایرانی.

در روایات و افسانه‌های یهودی که از سوی گروهی از مورخان مفسران مسلمان، مانند احمد نیشابوری، طبری، ابن اثیر، ابن واض یعقوبی، و در قرون بعدی، حمدالله مستوفی و خواندمیر با توصیفها بیش‌تری گزارش شده است، یک جای دیگر به نام آصف برمی‌خوریم و آن ضمن داستان ازدواج سلیمان با دختر فرعون (و روایتی، با دختر پادشاه جزیره صیدون) است. بر پایه این گزارش سلیمان پدر دختر یاد شده را کشت و وی را به زنی گرفت. پس چندی برای تسلاهی آن زن پیکره‌ای از پدر او را در قصر نهاد. دختر پرستش آن پیکره برداشت. آصف روزی ضمن اعتراض به سلیمان و را گفت: «چهل روز است که در خانه تو غیر خدا را می‌پرستند». سلیمان به حقیقت پی برد، آن زن را کیفر کرد، اما مفسران به اس چندین آیه از آیات قرآن (ص/۳۸/۳۰، ۴۰؛ انعام/۸۵/۶) انتساب قتل به سلیمان که پیامبر برگزیده خداست، نمی‌پذیرند.

به دنبال شرح ماجرای یاد شده (یا بر پایه برخی افسانه‌های دیگر متضمن قصه گم شدن انگشتری سلیمان است)، باز یادی از آصف است بدین شرح که دیوی به نام صخر خاتم سلیمانی را ربود و در سلیمان بر تخت پادشاهی نشست و پایه کار خود را برستم و نهکا نهاد. آصف که رفتار پیامبر خدا را غیر عادی دید، در کار او شک کرد سرانجام با کوشش بسیار خاتم را از چنگ او به در آورد و به سل بازگرداند.

چون در روایات و تفسیرها، همه جا آصف وزیر

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

20 Eylül 2016

- 2241 ARDIÇ, Nurullah. Genealogy or *asabiyya*? Ibn Khaldun between Arab nationalism and the Ottoman caliphate. *Journal of Near Eastern Studies*, 71 ii (2012) pp.315-324. Examines Ibn Khaldun's 'contribution' to the political debates on the Ottoman Caliphate during the first quarter of the twentieth century ... between pro-Ottoman actors and Arab nationalists.

İbn Haldun  
Dünya  
Asabiyyet  
011967  
Osmanlılar  
150000

*Tārīkh-i guzīdah*, ed. 'Abd al-Husayn Nawā'ī (Tehran, 1362 Sh./1983); Nafīsī, Sa'īd, *Nazm wa naṭh dar Irān wa dar zabān-i Fārsī* (Tehran, 1344 Sh./1965); Nakhjawānī, Muḥammad b. Hindūshāh, *Shīhāh al-Furs*, ed. 'Abd al-'Alī Tā'atī (Tehran, 1355 Sh./1976); Naṣīr-i Khusrāw, *Safar-nāmah*, ed. Muḥammad Dabīr Siyāqī (Tehran, 1356 Sh./1977); Nawshāhī, 'Arīf, *Fihrist-i kitābhā-yi Fārsī-yi chāp-i sangī wa kamyāb-i Kitābkhānah-yi Ganj-bakhs* (Islamabad, 1365 Sh./1986); Nizāmī Ganjawī, *Haft paykar*, ed. Wahīd Dastgirdī (Tehran, 1334 Sh./1955); Qaṭrān Tabrīzī, *Dūwān*, ed. Muḥammad Nakhjawānī (Tabrīz, 1333 Sh./1954); Qazwīnī, Muḥammad, *Bīst maqāla* (Tehran, 1332 Sh./1953); Rashīd Waṭwāt, Muḥammad, *Hadā'iq al-sīhr fī daqā'iq al-shī'r*, ed. 'Abbās Iqbāl Āshīyānī (Tehran, 1308 Sh./1929); Rāzī, Amīn Aḥmad, *Haft iqlīm*, ed. Jawād Faḍīl (Tehran, 1340 Sh./1961); Rypka, Jan et al., *History of Iranian Literature* (Dordrecht, 1968); Safā, Dhabīb Allāh, *Hamāsa-sarā'ī dar Irān* (Tehran, 1363 Sh./1984); Sajjādī, Diyā' al-Dīn, *Kūy-i Surkhāb-i Tabrīz wa maqbarat al-shu'arā'* (Tehran, 1375 Sh./1996); Shīrānī, Ḥāfīz Maḥmūd, 'Asadī Tūsī', in his *Maqālāt*, ed. Maḥzar Maḥmūd Shīrānī (Lahore, 1970); Shūshṭarī, Nūr Allāh, *Majālis al-mu'mīnīn* (Tehran, 1365 Sh./1986); Surūrī, Muḥammad Qāsim, *Majma' al-Furs*, ed. Muḥammad Dabīr Siyāqī (Tehran, 1341 Sh./1962); *Tārīkh-i Sīstān*, ed. Muḥammad Taqī Bahār (Tehran, 1314 Sh./1935).

ABOLFAZL KHATIBI

TR. MATTHEW MELVIN-KOUSHKI

**Āṣaf b. Barakhyā**, vizier, scribe or companion of the prophet Sulaymān (Solomon): Almost all of the accounts to be found in the Muslim commentaries and *qisās* works which mention his name refer to *Sūrat al-Naml* in which Sulaymān asks his courtiers to bring him the throne of Bilqīs (or Bilqays, the Queen of Sheba) before her arrival. One of the courtiers responds, 'I will fetch it to you in the twinkling of an eye' (Q 27:39-40). Exegesets are divided over the identity of the person who made this suggestion. Some of them state that it was Jibrā'īl or another angel, and some claim it was a person. Ibn 'Abbās identifies the person as Āṣaf b. Barakhyā, who had 'knowledge of the Book' and knew *al-ism al-a'zam*, 'the greatest name [of God]'. Ibn Mas'ūd says it

was al-Khidr, while others maintain that it was actually Solomon himself as he had 'knowledge of the Book' and the greatest name (for various accounts, see al-Ṭabarī, 19/103-104; Fakhr al-Dīn al-Rāzī, 19/197-198, 23/197; al-Ṭabrisī, 5/225-226; Abū al-Futūḥ, 4/163-164; al-Suyūṭī, 4/104; Maybudī, 7/222). Al-Ṭabrisī also recounted that Imam 'Alī al-Hādī once said to his brother Mūsā b. Muḥammad, 'the person with knowledge of the Book is Āṣaf b. Barakhyā'. The Imam added that it was the prophet Solomon who, through the grace of God, granted Āṣaf the 'knowledge of the Book', but that he let Āṣaf bring him the throne of Bilqīs in order to further establish Āṣaf as one capable of spiritual authority (al-Ṭabrisī, 5/225-226, 229-230; see also Ibn Tāwūs, 311-312). Some Islamic sources say that some of the imams, such as Mūsā al-Kāzīm, addressed God by His greatest name, as spoken by Āṣaf b. Barakhyā (Lāhījī, 3/424). Al-Qurtubī (13/204) quotes 'Ā'isha as having recounted that the Prophet said, 'The words spoken by Āṣaf, along with the greatest name of God, were: "Yā Ḥayy, Yā Qayyūm"' (O Ever-Living One, O Self-Existing One).

There is far greater detail about these narratives in the works of Muslim historians and commentators, where the name Āṣaf b. Barakhyā is mentioned again in connection with the story of Solomon's wedding to the daughter of the pharaoh (in some versions the daughter of the king of Sidon). In these accounts, Solomon marries her after the pharaoh is killed, and he places a statue of her father in the palace to placate her, but she gives herself over to its worship when Solomon is absent. Āṣaf protests about this to Solomon: 'For forty days something other than God has been worshipped in this place.' When Solomon uncovers the truth he punishes her (see al-Tha'labī, 322-323; Ibn al-Athīr, 1/238-240). Following this, the name Āṣaf is again mentioned when a demon named Ṣakhr steals Solomon's ring